ماجراهای لوک خوش‌شانس (۶)

مامان دالتون

ترجمه: محمد صادق جابری فرد

موریس و
گوسینی

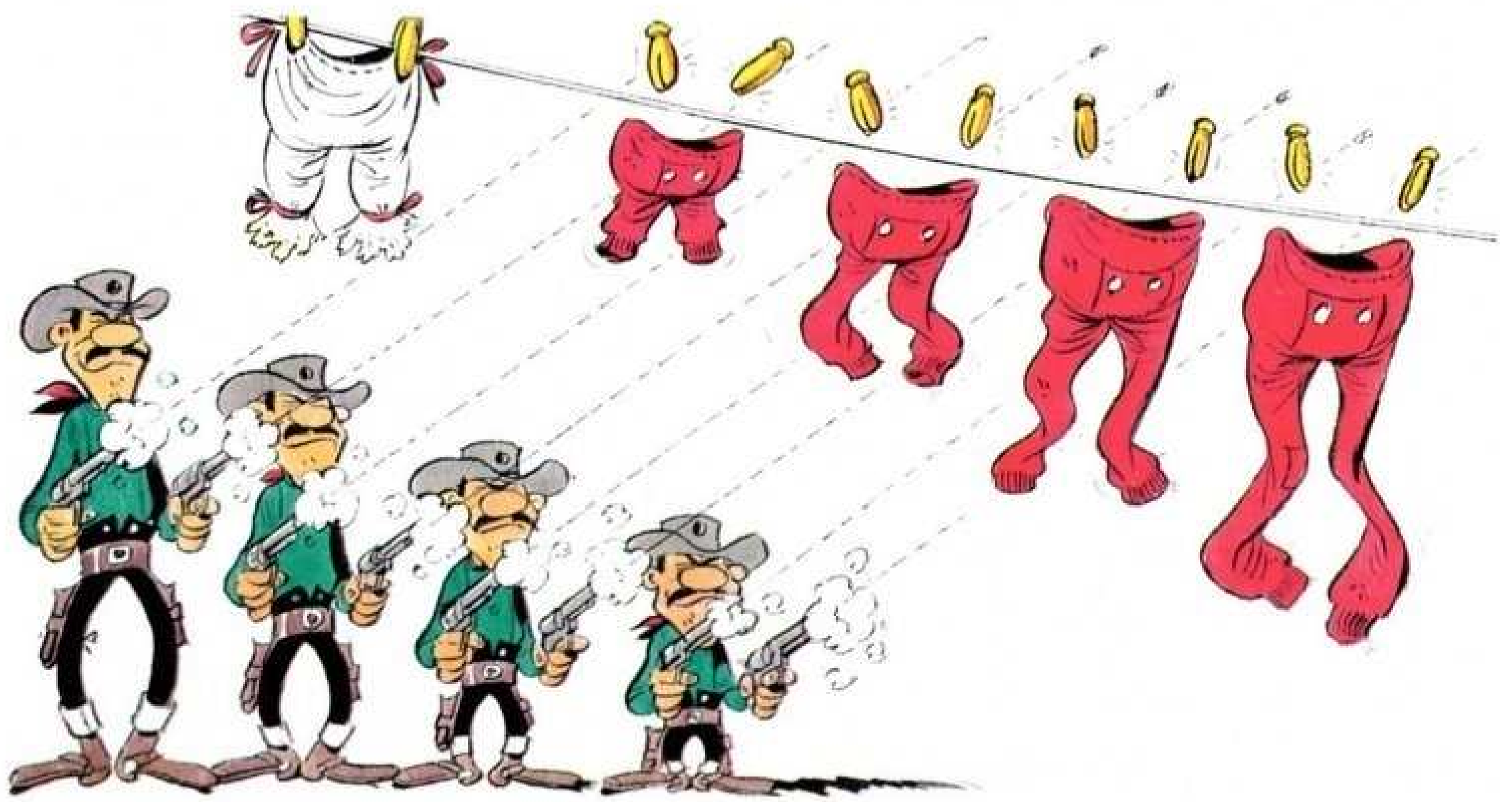


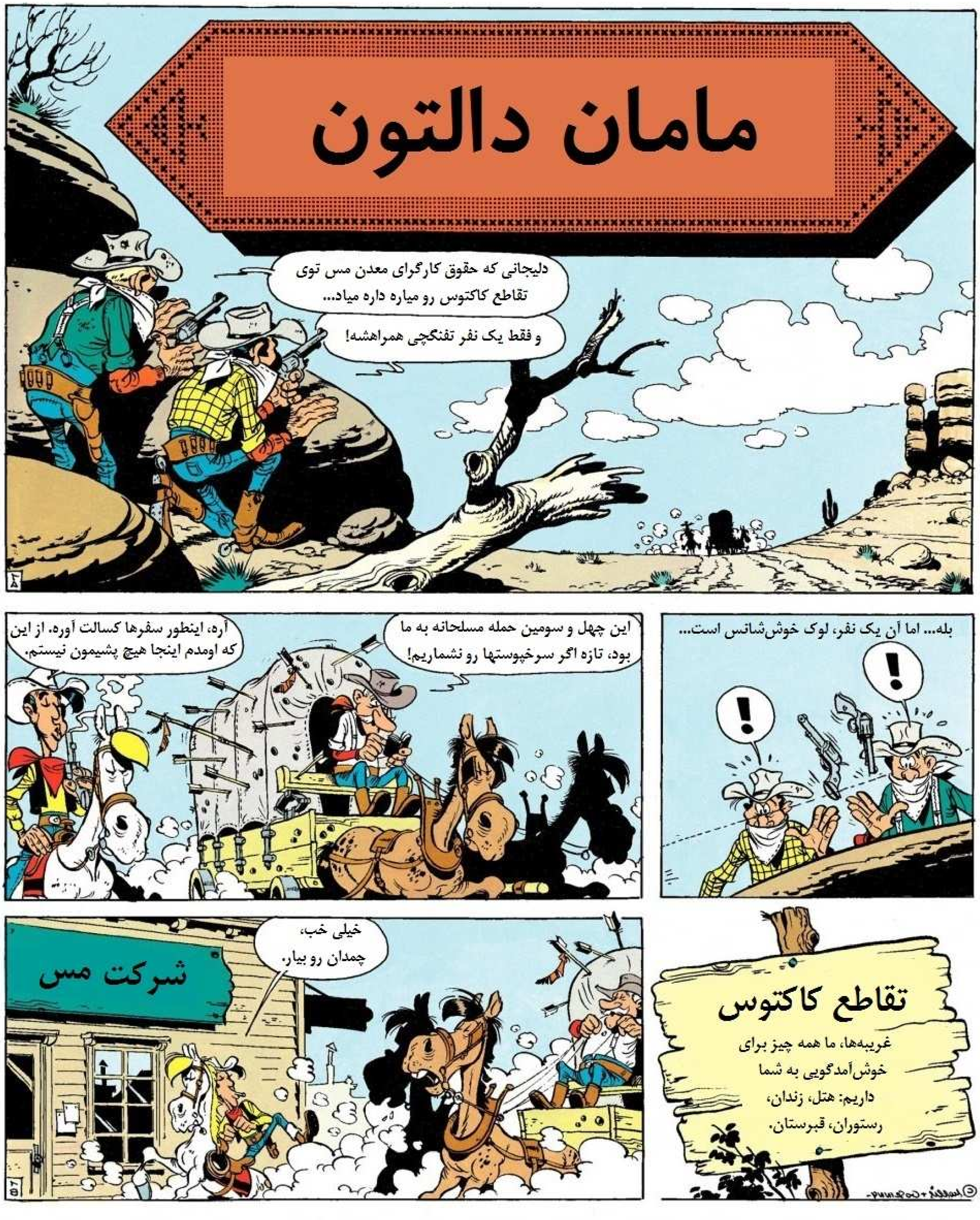
ماجراهای لوک خوش‌شانس

مامان دالتون

اثر: موریس و گوسینی

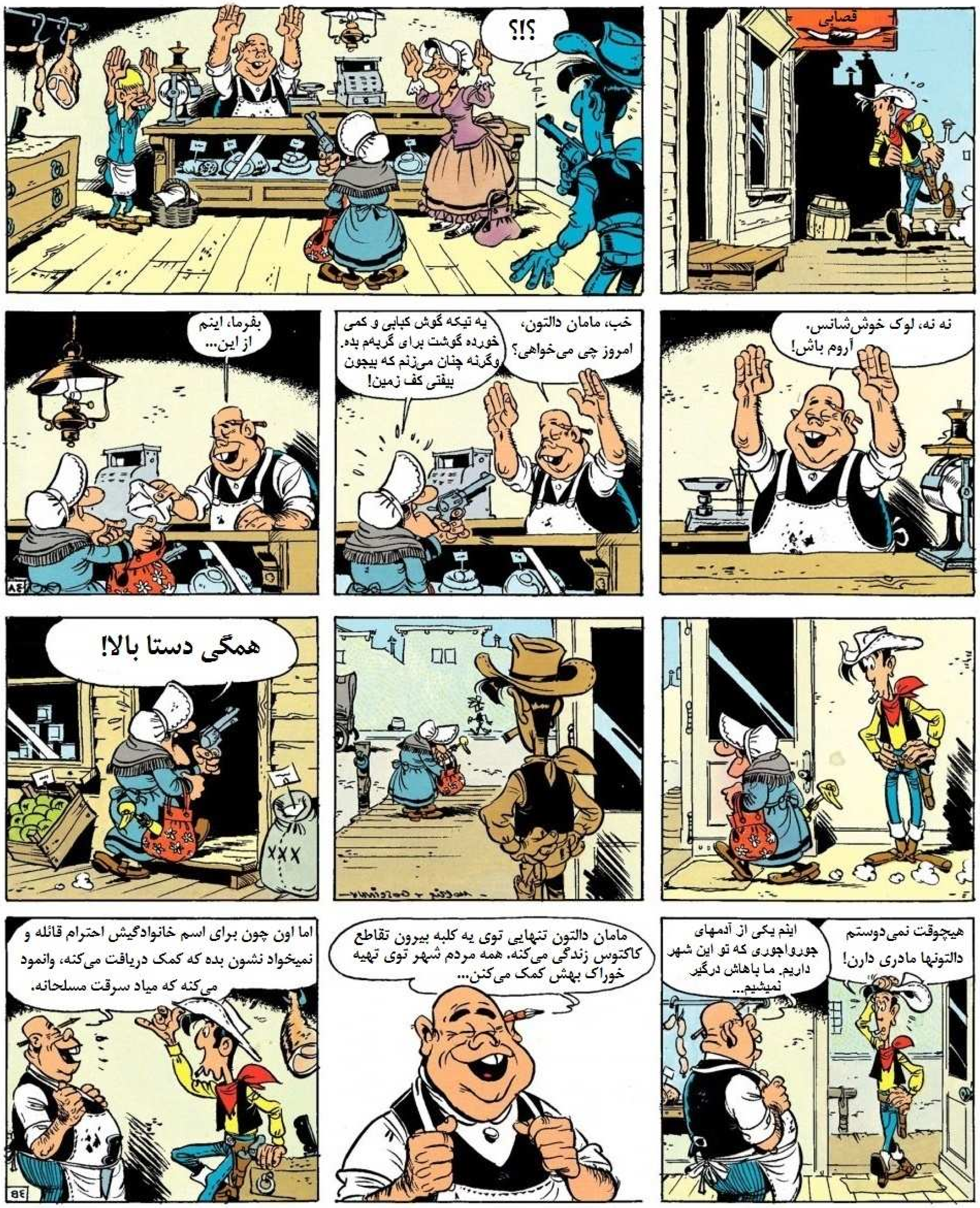
ترجمه: محمد صادق جابری فرد





مامان دالتون
دلیجانی که حقوق کارگرای معدن مس توی تقاطع کاکتوس رو میاره داره میاد...
و فقط یک نفر تفنگچی همراهشه!
بله... اما آن یک نفر، لوک خوش‌شانس است...
!
!
این چهل و سومین حمله مسلحانه به ما بود، تازه اگر سرخپوستها رو نشماریم!
آره، اینطور سفرها کسالت آوره. از این که اومدم اینجا هیچ پشیمون نیستم.
تقاطع کاکتوس
غریبه‌ها، ما همه چیز برای خوش‌آمدگویی به شما داریم: هتل، زندان، رستوران، قبرستان.
شرکت مس
خیلی خب، چمدان رو بیار.

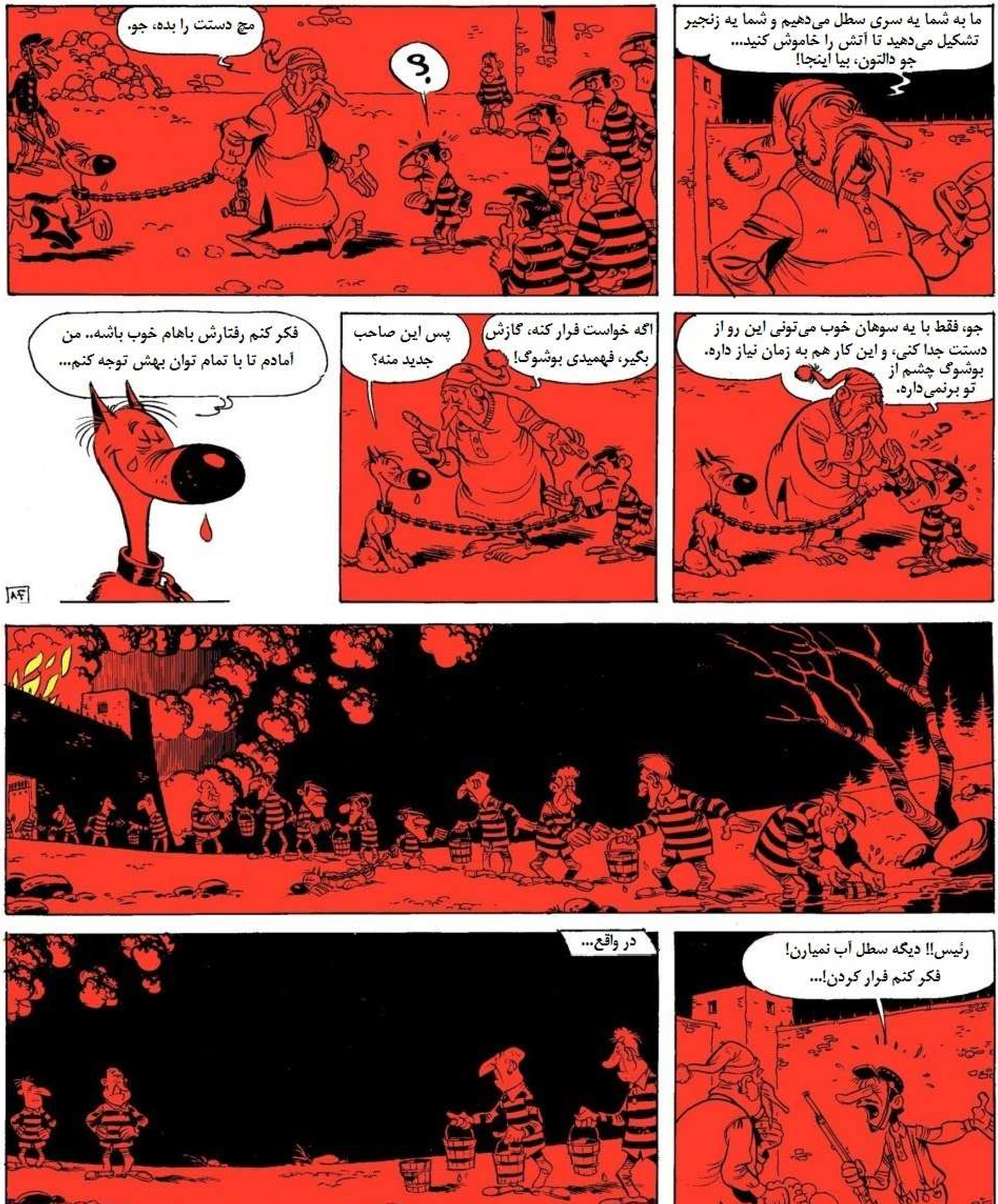

این آخرین حقوق کارگرای این معدنه. کار این معدن تموم شد. ما داریم از اینجا میریم جای دیگه. تو چی لوک؟
من یه چند روزی توی شهر می‌گردم.
خانم، می‌تونم بهتون کمک کنم؟
خیلی ممنون آقای مهربون، دارم میرم مغازه قصابی.
اینجا خیلی شلوغه. باید موقع رد شدن از خیابون مراقب باشید...
خب رسیدیم مادرجان.
ممنون جوان عزیز.
کجا گذاشتمش... ایناها اینجاست.
قصابی
همگی دستا بالا!
!؟

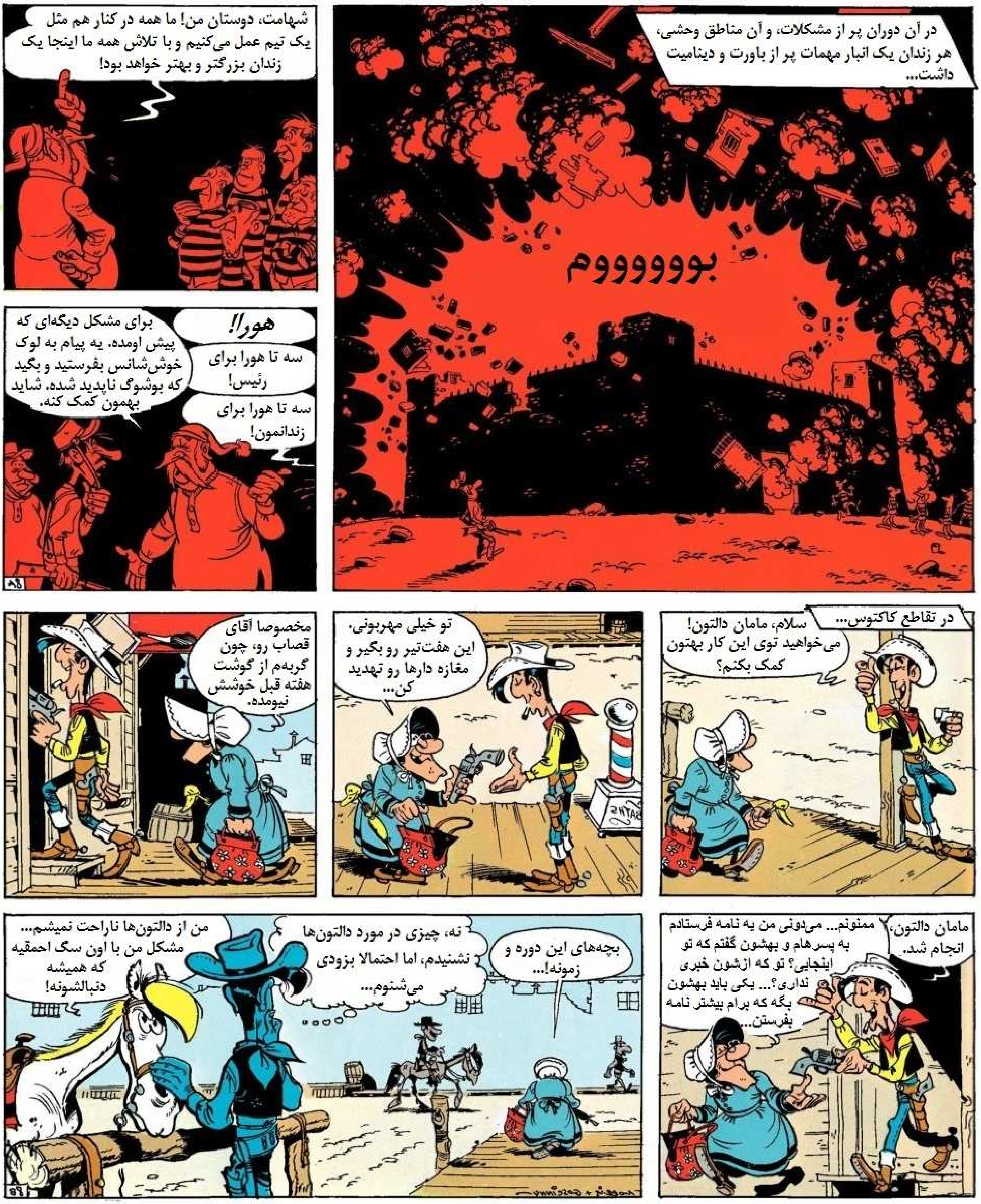

قصابی
؟!؟
نه نه، لوک خوش‌شانس، آروم باش!
خب، مامان دالتون، امروز چی می‌خواهی؟
یه تیکه گوش کبابی و کمی خورده گوشت برای گربه‌م بده. وگرنه چنان می‌زنم که بیجون بیفتی کف زمین!
بفرما، اینم از این...
همگی دستا بالا!
هیچوقت نمی‌دونستم دالتونها مادری دارن!
اینم یکی از آدمهای جورواجوری که تو این شهر داریم. ما باهاش درگیر نمیشیم...
مامان دالتون تنهایی توی یه کلبه بیرون تقاطع کاکتوس زندگی می‌کنه، همه مردم شهر توی تهیه خوراک بهش کمک می‌کنن...
اما اون چون برای اسم خانوادگیش احترام قائله و نمیخواد نشون بده که کمک دریافت می‌کنه، وانمود می‌کنه که میاد سرقت مسلحانه.


مردم شهر شما عجب آدمهایی هستن، اینو به جالی جامپر میگم و چند روزی اینجا می‌مونم.
جدا خوش‌آمدی...
بعلاوه، هفت‌تیر ماما‌ن دالتون یه اسباب بازی زنگ زده بیشتر نیست!
در همین وقت...
بَنگ!
من به حیوانها علاقمندم، اما نه جانورهای وحشی!
عزیزم! ماماتی با خوراکیهای خوشمزه برای گربه‌ش برگشته!
میو!...
امروز من یه جوان مهربون رو دیدم... غریبه بود، ولی اسمش یه جورایی آشناس... لوک خوش‌شانس... بگذار ببینم...
تحت پیگرد
آوریل
تحت پیگرد
جک
تحت پیگرد
ویلیام
تحت پیگرد
جو
لوک خوش‌شانس! البته!
MORRIS + GOSCINNY


عزیزم، لوک خوش‌شانس همونیه که پسرهای من رو انداخته زندان!
جالبه، نه؟ باید نامه بفرستم به پسرهام خبر بدهم!
البته اگر تا الان فرار کرده باشن، این نامه به دستشون نمی‌رسه... روی پاکت می‌نویسم «لطفا زودتر ارسال شود»...
لازم به نگرانی نبود... نامه به دستشان رسید.
«... و دیدن آقای لوک باعث شد براتون نامه بفرستم. مراقب خودتون باشید. اگه فرار کردید لباس گرم بپوشید، و ...»
این حرف چیه اینجا؟
احتمالا م باشه.
... پسرهای مزیزم دوستون دارم... و آوریل کوچولو...
کافیه!
لوک خوش‌شانس! داره اونجا واسه خودش می‌گرده و تفریح می‌کنه! بیایید از اینجا بریم بیرون! همین الان!
آروم باش، جو!
آره، جو، آروم بگیر!
جو، ما چطور می‌تونیم فرار کنیم؟ تونل کندن وقت می‌گیره.
آره! مخصوصا که ما رو گذاشتن طبقه سوم...
ما زندان رو به آتیش می‌کشیم!
اگر زندان رو بسوزونیم، وقتی دوباره بگیرنمون، کجا باید بریم؟
خفه شو، کوچولو!


الان کبریت می‌کشم به این ملافه‌ها و اینا مثل یه فتیله همه زندان رو به آتیش می‌کشه! هیچ راهی ندارن مگه اینکه ما رو از اینجا ببرن بیرون!
آره! باید از اصلاحاتی که توی زندان کردن ممنون باشیم، که زنجیرها رو موقع خواب برداشتن...
آره، اونوقت آوریل فکر می‌کرد که باهامون شوخی کردن!
آتیش! آتیش!
!
1880
زندانیها را بیرون ببرید! بهشون بگید که زنجیروار از پایین رودخانه آب بیارن!
اما، رئیس، فکر نمی‌کنی از این موقعیت برای فرار استفاده کنن؟...
فقط دالتون‌ها چنین حماقتی می‌کنن... برو بوشوگ، رو بیارا!
بوشوگ؟ اما اون گاهی اوقات حواسش پرته...
توی وقت استراحت به یه نتیجه‌ای رسیدم. اون سگ هرگز چشم از دالتون‌ها برنمی‌داره، باور کن!
morris + GOSCINNY

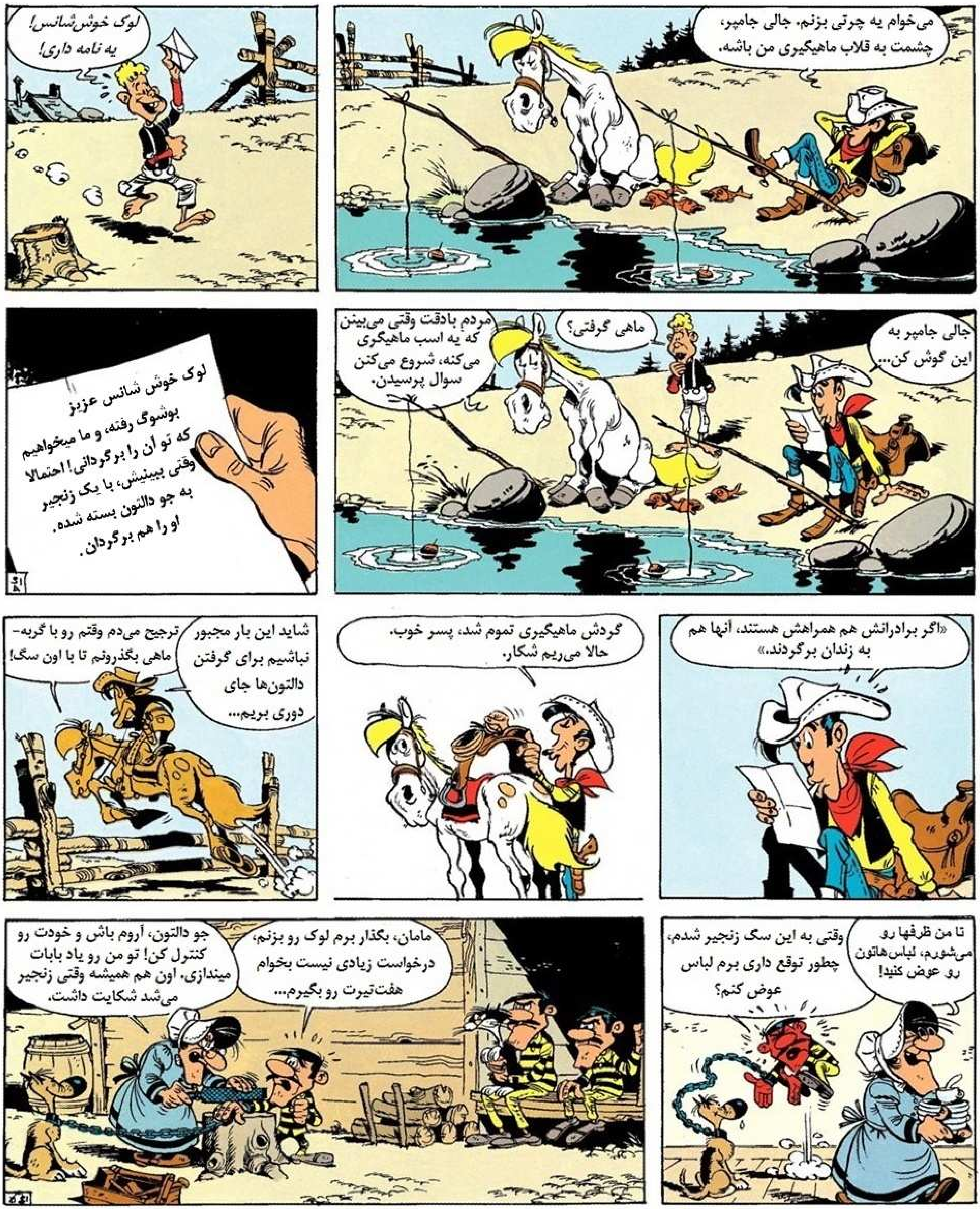

ما به شما یه سری سطل می‌دهیم و شما یه زنجیر تشکیل می‌دهید تا آتش را خاموش کنید...
جو دالتون، بیا اینجا!
مچ دستت را بده، جو.
؟
جو، فقط با یه سوهان خوب می‌تونی این رو از دستت جدا کنی، و این کار هم به زمان نیاز داره. بوشوگ چشم از تو برنمی‌داره.
اگه خواست فرار کنه، گازش بگیر، فهمیدی بوشوگ!
پس این صاحب جدید منه؟
فکر کنم رفتارش باهام خوب باشه.. من آمادم تا با تمام توان بهش توجه کنم...
رئیس!! دیگه سطل آب نمیارن! فکر کنم فرار کردن!...
در واقع...


در آن دوران پر از مشکلات، و آن مناطق وحشی، هر زندان یک انبار مهمات پر از باورت و دینامیت داشت...
بووووووم
شهامت، دوستان من! ما همه در کنار هم مثل یک تیم عمل می‌کنیم و با تلاش همه ما اینجا یک زندان بزرگتر و بهتر خواهد بود!
هورا!
سه تا هورا برای رئیس!
سه تا هورا برای زندانمون!
برای مشکل دیگه‌ای که پیش اومده. یه پیام به لوک خوش‌شانس بفرستید و بگید که بوشوگ ناپدید شده. شاید بهمون کمک کنه.
در تقاطع کاکتوس...
سلام، مامان دالتون! می‌خواهید توی این کار بهتون کمک بکنم؟
تو خیلی مهربونی. این هفت‌تیر رو بگیر و مغازه دارها رو تهدید کن...
مخصوصا آقای قصاب رو، چون گربه‌م از گوشت هفته قبل خوشش نیومده.
مامان دالتون، انجام شد.
ممنونم... می‌دونی من یه نامه فرستادم به پسرهام و بهشون گفتم که تو اینجایی؟ تو که ازشون خبری نداری؟... یکی باید بهشون بگه که برام بیشتر نامه بفرستن...
بچه‌های این دوره و زمونه!...
نه، چیزی در مورد دالتون‌ها نشنیدیم، اما احتمالا بزودی می‌شنوم...
من از دالتون‌ها ناراحت نمیشم... مشکل من با اون سگ احمقیه که همیشه دنبالشونه!


دیگه دارم از دست این سگی که همیشه دنبالم میاد دیوانه میشم!!!
تقریبا نزدیک خونه مامان هستیم، جو!
؟
بهش نخورد!
آهان! می‌خواد برم بیارمش... بعضی از آدمها دوست دارن با سگشون این بازی رو بکنن...
حالا باید حتما سنگ رو یه جایی کنار رودخانه می‌انداخت...
هاه؟ اون کجا رفت؟
ای وااااای! دیگه خسته شدم! بسه!
آها، اینجاس! چه خوبه که همچین صاحب خوبی پیدا کردم. همیشه آماده بازیه!
آروم باش، جو! تو که می‌دونی چند بار خواستیم آزادت کنیم، نشده!
مامان می‌دونه باید چیکار کرد. اون هنوز لوازم و ابزار دزدی بابا را با خودش داره.
خیلی بد شد که بابا روش کارش رو تغییر داد و از دینامیت استفاده کرد...
آره، بخاطر همون دیگه نمی‌شد کارش رو بدون سر و صدا انجام بده!...
نگاه کنین! خونه‌ی مامان!

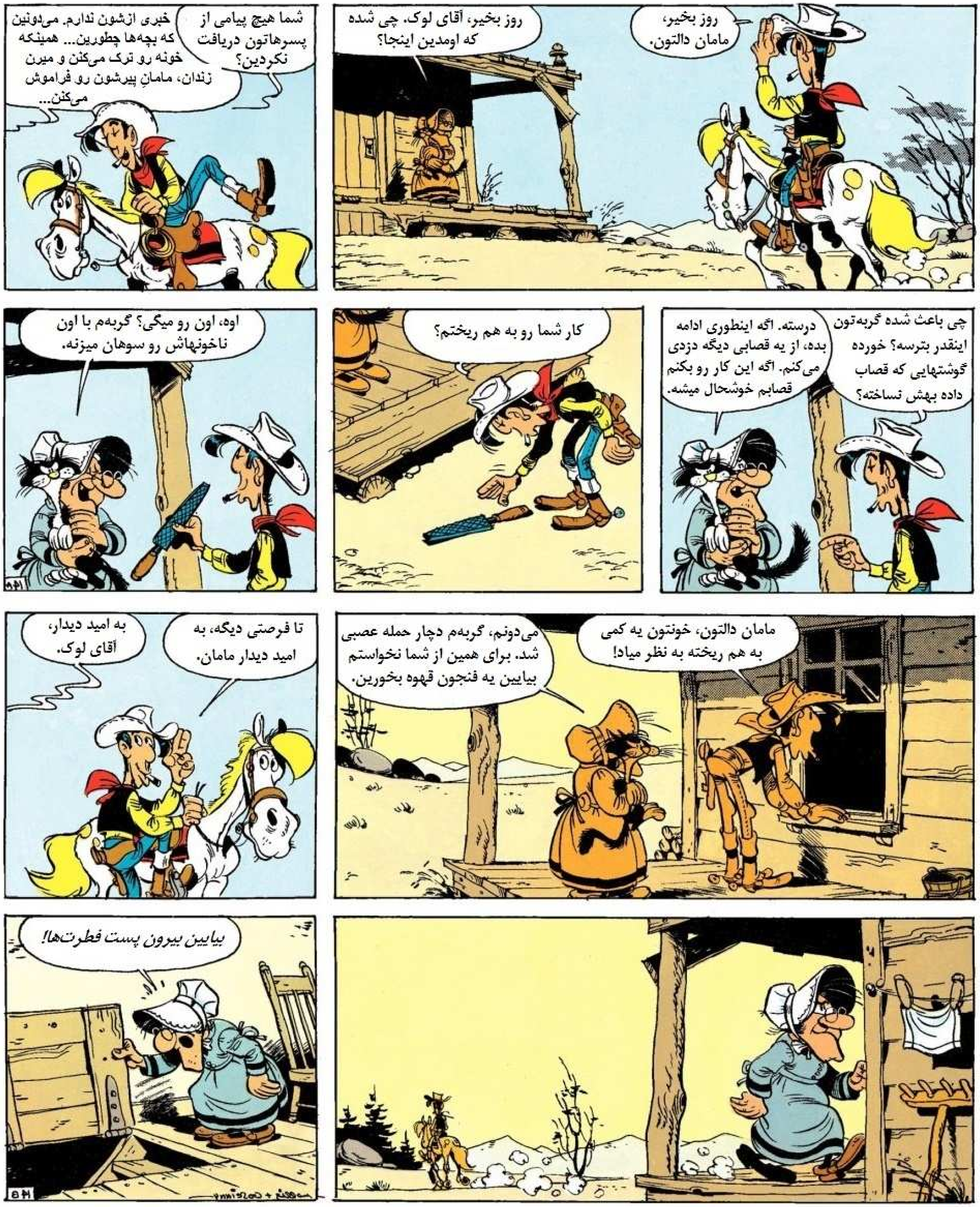

مامان! ما اینجاییم!
بَنگ!
یه قدم دیگه بیایید جلو
می‌زنم!... شما کی هستین؟
منم مامان! کوچولوت!
پسر کوچولوی من، آوریل!
اوه، پسرها، بالاخره اومدین اینجا!
باید بهم خبر می‌دادین که دارین فرار
می‌کنین! من اصلا
آماده نبودم!...
اوه، یه سگ!... من
از حیوانات خوشم میاد.
جو، این سگه اصلا ازت
جدا نمی‌شه.
دقیقا، مامان و ما
نیاز داریم که...
بعدا، بعدا! الان باید کمی
استراحت کنین، و بعدش یه کمی
غذا بخورین. بعدش می‌تونین بهم
بگین چه اتفاقایی براتون افتاده.
فیششش!...
حالا بگذار ببینم... این
موجود گرگ نیست...
اسب هم نیست، این
مطمئنا... این... یه...
فیششش!...
فیششش!...
گربه است!!!


عزیزم، بیا اینجا! جو، اینقدر دنبال گربه‌م ندو!
تق!
جرنگ!
شترق!
میوووو!
غررر... واق! واق!
ترق!
جو! تو یه خورده هم عوض نشدی! همیشه خونه رو به هم می‌ریزی! اون سگ رو بنیانداز بیرون!
منم دقیقا می‌خواستم ازت بخوام همین کار رو بکنی، که من رو از شر این سگ خلاص کنی!
درسته! من ابزار این کار رو دارم، اما اول بگذار غذا بخوریم! سوپ داریم!
سوپ می‌تونه منتظر بمونه!
خب، تو رو نمی‌دونم اما من گرسنه‌م...
می‌بینی؟ آوریل گرسنه‌س! اون از بقیه شما حساس‌تره. باید مرتب غذاش رو کامل بخوره. بیایین بشینین!
مامان! لوک خوش‌شانس هنوز اینجاست؟
اینجا؟ معلومه، همین امروز صبح بهم کمک کرد چند تا مغازه رو بزنم...
عالیه!... (هُرت)... هر وقت دستم باز بشه، می‌رم سوراخ سوراخش می‌کنم!
نه! تو همیشه برادرات رو به کارای احمقانه وادار می‌کنی! نباید کسی رو بکشی! حالا سوپت رو بخور و به اون سگ بدبخت هم یه کم غذا بده!
سگ، بدو بگیرش! بگذار از خونه بره بیرون!
جو! کی گفت قبل از تموم کردن غذا از سر میز بلند بشی؟ این رفتار رو توی زندان یاد گرفتی؟



می‌خوام یه چرتی بزنم، جالی جامپر، چشمت به قلاب ماهیگیری من باشه.
لوک خوش‌شانس! یه نامه داری!
جالی جامپر به این گوش کن...
ماهی گرفتی؟
مردم بادقت وقتی می‌بینن که یه اسب ماهیگری می‌کنه، شروع می‌کنن سوال پرسیدن.
لوک خوش شانس عزیز
بوشوگ رفته، و ما میخواهیم که تو آن را برگردانی! احتمالا وقتی ببینیش، با یک زنجیر به جو دالتون بسته شده. او را هم برگردان.
«اگر برادرانش هم همراهش هستند، آنها هم به زندان برگردند.»
گردش ماهیگیری تموم شد، پسر خوب. حالا می‌ریم شکار.
شاید این بار مجبور نباشیم برای گرفتن دالتون‌ها جای دوری بریم...
ترجیح می‌دم وقتم رو با گربه‌ماهی بگذرونم تا با اون سگ!
تا من ظرفها رو می‌شورم، لباس‌هاتون رو عوض کنید!
وقتی به این سگ زنجیر شدم، چطور توقع داری برم لباس عوض کنم؟
ماما، بگذار برم لوک رو بزنم، درخواست زیادی نیست بخوام هفت‌تیرت رو بگیرم...
جو دالتون، آروم باش و خودت رو کنترل کن! تو من رو یاد بابات میندازی. اون هم همیشه وقتی زنجیر می‌شد شکایت داشت.

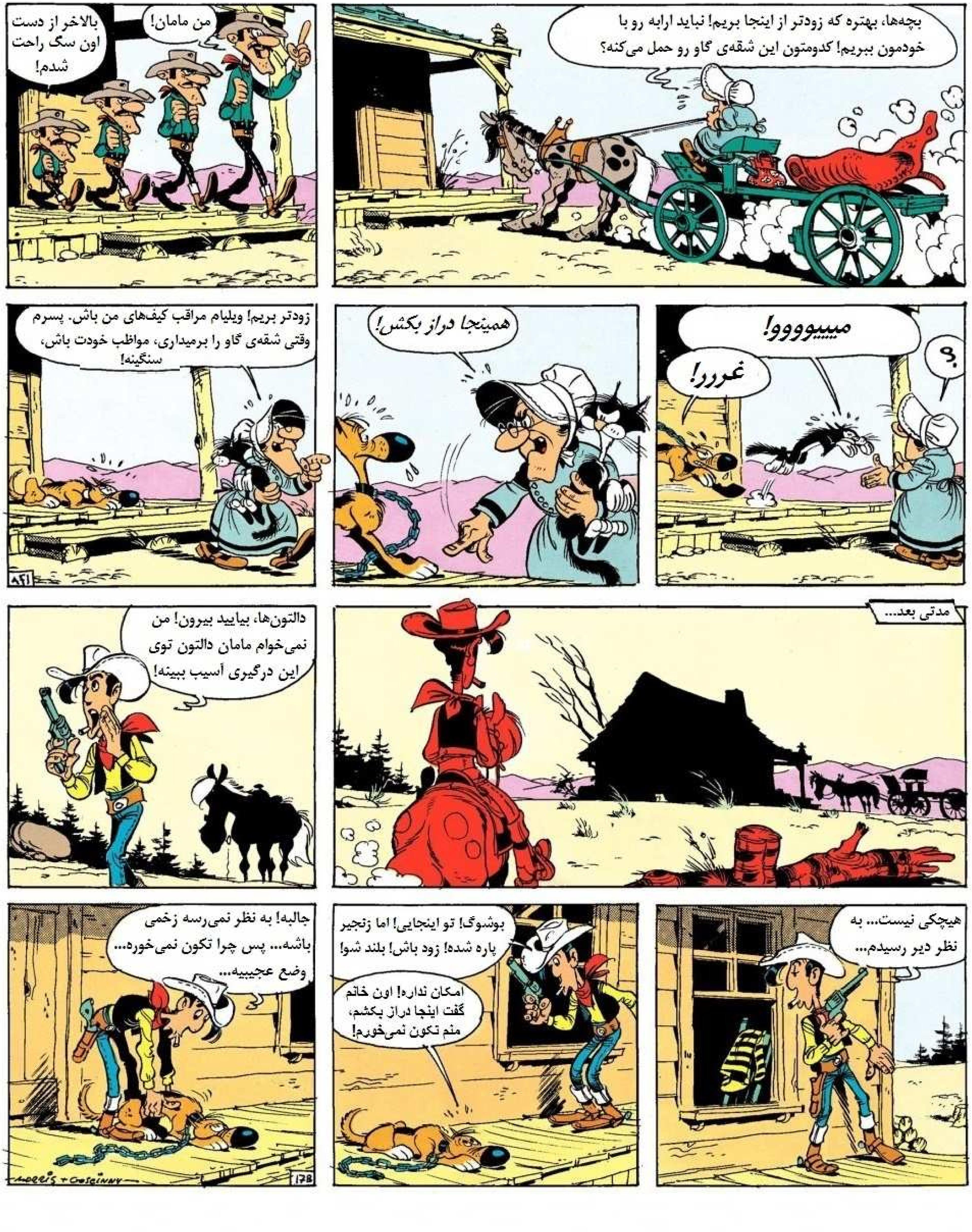

مامان! اون داره میاد!
لوک خوش‌شانس رو دیدم که
داره میاد این سمت!
لوک خوش‌شانس!
عزیزم! بیا پیش
مامانی!
تو! دراز بکش روی زمین!
مامان... فقط یه لحظه
هفت‌تیرت رو بده...
اون خانومه خوب بلده
چطور باید دستور بده!
خفه شو! همگی برید توی خونه! توی
زیرزمین قایم بشین! سگ رو هم ببرید و
ساکت باشین! اگر حرف گوش ندین، شب از
دسر خبری نیست!
اما مامان...
نه، به تو دسر می‌دم،
فرشته کوچولوی من. تو
باهوشی، تو...
این منصفانه نیست! اگر ما دسر
نداشته باشیم، اون هم نباید
داشته باشه!
آره!
زودتر! همگی برید
توی خونه!!
شنیدید چی گفت! زود باشید
بریم تو!
آآآآآه!...

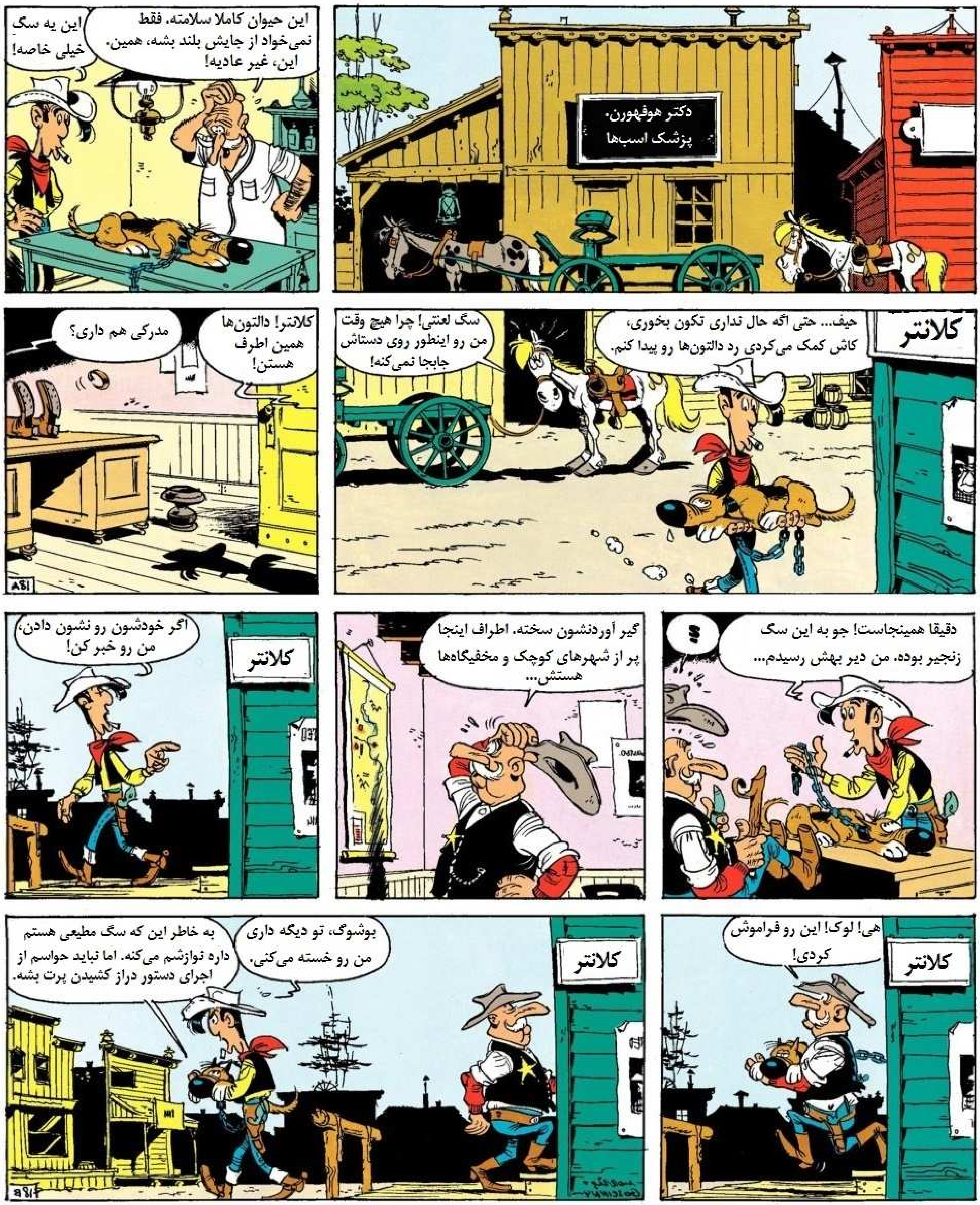

روز بخیر، ماماﻥ دالتون.
روز بخیر، آقای لوک، چی شده که اومدین اینجا؟
شما هیچ پیامی از پسرهاتون دریافت نکردین؟
خبری ازشون ندارم. می‌دونین که بچه‌ها چطورین... همینکه خونه رو ترک می‌کنن و میرن زندان، مامانِ پیرشون رو فراموش می‌کنن...
چی باعث شده گربه‌تون اینقدر بترسه؟ خورده گوشتهایی که قصاب داده بهش نساخته؟
درسته. اگه اینطوری ادامه بده، از یه قصابی دیگه دزدی می‌کنم. اگه این کار رو بکنم قصابم خوشحال میشه.
کار شما رو به هم ریختم؟
اوه، اون رو میگی؟ گربه‌م با اون ناخونهاش رو سوهان میزنه.
ماماﻥ دالتون، خونتون یه کمی به هم ریخته به نظر میاد!
می‌دونم، گربه‌م دچار حمله عصبی شد. برای همین از شما نخواستم بیایین یه فنجون قهوه بخورین.
تا فرصتی دیگه، به امید دیدار ماماﻥ.
به امید دیدار، آقای لوک.
بیایین بیرون پست فطرت‌ها!

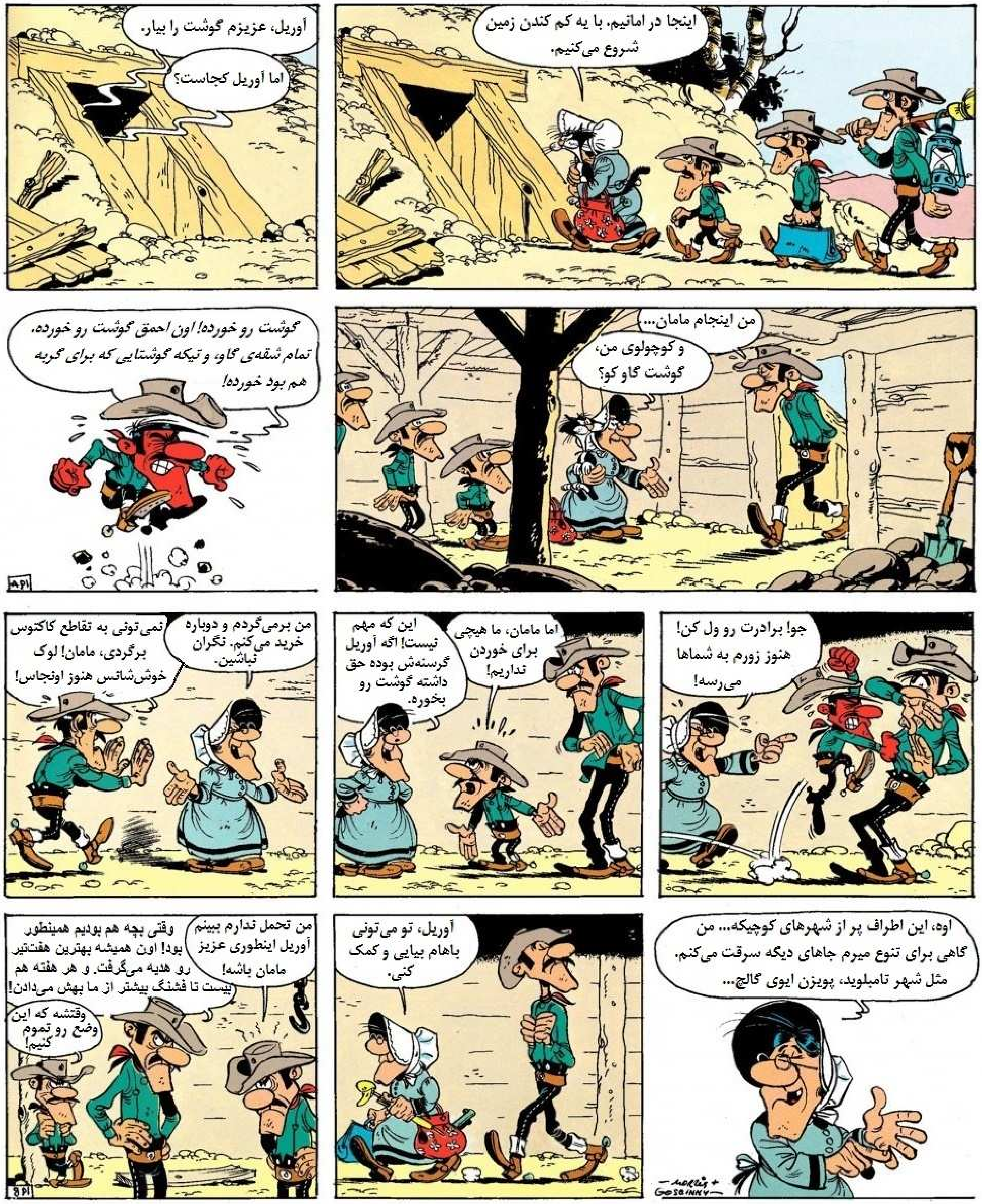


از وقتی شما سه تا پیداتون شده، بوام دردسر درست می‌کنین.
ما چهار تا.
آوریل همیشه پسر خوب و باهوشیه.
آوریل یه پسرِ @*#!!☆
هر بار حرفای زشت بزنی، دهنت رو با صابون می‌شورم!
حالا درست شد!... لوک خوش‌شانس احمق نیست. حتما برمی‌گرده. باید یه جای دیگه قایم بشیم.
معدن مس تعطیل شده و خالیه. با اون همه تونل و خروجی، جای خوبی برای مخفی شدنه...
من می‌رم یه کم خرید کنم. تا وقتی برگردم زنجیر جو رو باز کنین، و لباس‌هاتون رو هم عوض کنین. بچه‌های خوبی باشین!
؟
این صابون رو بخور، پسر عزیز ماماتی، وگرنه...!
هه هه
هه هه
هه هه
بَه... قوورت... ملچ ملچ...
دنبال چی می‌گردی احمق؟
یه تیکه دیگه صابون... خیلی خوشمزه‌س!

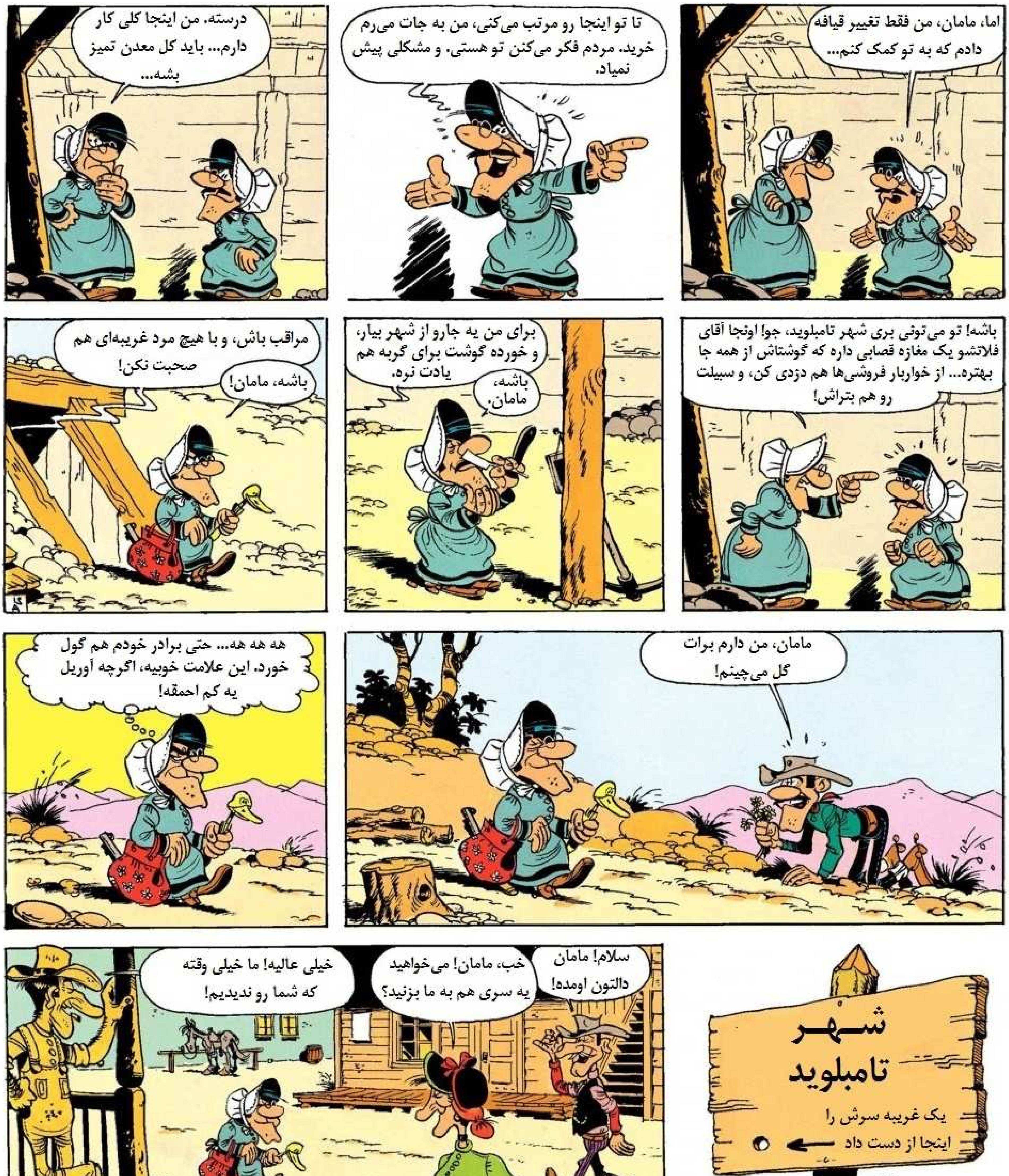

مغازه قصابی، تقاطع کاکتوس...
آه، مامان دالتون! به نظر میاد این هفته خیلی شما رو می‌بینم...
البته می‌دونم وقتی کسی دست‌هاش بالاست دیگه نباید بحث کنه... حالا چی، یک تیکه گوشت کبابی و کمی خورده گوشت برای گربه؟
نه، یه شقه‌ی گوشت گاو و یه ارابه برای حملش!
شقه‌ی گاو! ارابه؟ اما مامان...
!
بَنگ! بَنگ! بَنگ!
تقاطع کاکتوس
هتل
درست شنیدم، تیراندازی شد؟
مامان دالتون به من تیراندازی کرد!
سعی کرد با اون هفت‌تیر کهنه‌ش بهم بزنه! اون یه شقه‌ی گاو و ارابه من رو دزدید!
آه، تو اینجایی! همه جا رو دنبالت گشتم... دالتون‌ها اینجان! حالا دیگه مطمئنم!
تو چطوری زین رو از پشتت در میاری؟ ما هیچ وقت درباره این چیزها حرف نمی‌زنیم، اما تو چطوری طعمه رو سر قلاب می‌ذاری؟
مثل بقیه، یه تکونی به خودم می‌دم...


بچه‌ها، بهتره که زودتر از اینجا بریم! نباید ارابه رو با خودمون ببریم! کدومتون این شقه‌ی گاو رو حمل می‌کنه؟
من مامان!
بالاخر از دست اون سگ راحت شدم!
؟
میییووووو!
غررر!
همینجا دراز بکش!
زودتر بریم! ویلیام مراقب کیف‌های من باش. پسرم وقتی شقه‌ی گاو را برمیداری، مواظب خودت باش، سنگینه!
مدتی بعد...
دالتون‌ها، بیایید بیرون! من نمی‌خوام مامان دالتون توی این درگیری آسیب ببینه!
هیچکی نیست... به نظر دیر رسیدم...
بوشوگ! تو اینجایی! اما زنجیر پاره شده! زود باش! بلند شو!
امکان نداره! اون خانم گفت اینجا دراز بکشم، منم تکون نمی‌خورم!
جالبه! به نظر نمی‌رسه زخمی باشه... پس چرا تکون نمی‌خوره... وضع عجیبیه...
MORRIS + GOSCINNY


دکتر هوفهورن.
پزشک اسب‌ها
این حیوان کاملا سلامته. فقط نمی‌خواد از جایش بلند بشه، همین. این، غیر عادیه!
این یه سگ خیلی خاصه!
کلانتر
حیف... حتی اگه حال نداری تکون بخوری، کاش کمک می‌کردی رد دالتون‌ها رو پیدا کنم.
سگ لعنتی! چرا هیچ وقت من رو اینطور روی دستاش جابجا نمی‌کنه!
کلانتر! دالتون‌ها همین اطراف هستن!
مدرکی هم داری؟
دقیقا همینجاست! جو به این سگ زنجیر بوده. من دیر بهش رسیدم...
گیر آوردنشون سخته. اطراف اینجا پر از شهرهای کوچک و مخفیگاه‌ها هستش...
کلانتر
اگر خودشون رو نشون دادن، من رو خبر کن!
کلانتر
هی! لوک! این رو فراموش کردی!
کلانتر
بوشوگ، تو دیگه داری من رو خسته می‌کنی.
به خاطر این که سگ مطیعی هستم داره نوازشم می‌کنه. اما نباید حواسم از اجرای دستور دراز کشیدن پرت بشه.


اینجا در امانیم. با یه کم کندن زمین شروع می‌کنیم.
آوریل، عزیزم گوشت را بیار.
اما آوریل کجاست؟
من اینجام مامان...
و کوچولوی من، گوشت گاو کو؟
گوشت رو خورده! اون احمق گوشت رو خورده، تمام شقه‌ی گاو، و تیکه گوشتایی که برای گربه هم بود خورده!
جو! برادرت رو ول کن! هنوز زورم به شماها می‌رسه!
اما مامان، ما هیچی برای خوردن نداریم!
این که مهم نیست! اگه آوریل گرسنه‌ش بوده حق داشته گوشت رو بخوره.
من برمی‌گردم و دوباره خرید می‌کنم. نگران نباشین.
نمی‌تونی به تقاطع کاکتوس برگردی، مامان! لوک خوش‌شانس هنوز اونجاس!
اوه، این اطراف پر از شهرهای کوچیکه... من گاهی برای تنوع میرم جاهای دیگه سرقت می‌کنم. مثل شهر تامبلوید، پویزن ایوی گالچ...
آوریل، تو می‌تونی باهام بیایی و کمک کنی.
من تحمل ندارم ببینم آوریل اینطوری عزیز مامان باشه!
وقتی بچه هم بودیم همینطور بود! اون همیشه بهترین هفت‌تیر رو هدیه می‌گرفت. و هر هفته هم بیست تا فشنگ بیشتر از ما بهش می‌دادن!
وقتشه که این وضع رو تموم کنیم!
MORRIS + GOSCINNY


من یه نقشه‌ای دارم. ما شروع می‌کنیم بدون آوریل از شهرهای اطراف سرقت کردن. بعد مامان می‌بینه ما چه مردایی هستیم و اجازه می‌ده من لوک رو سوراخ سوراخ کنم!
اما جو، به محض اینکه ما آفتابی بشیم، همه می‌فهمن که اینجا هستیم...
... و لوک میاد و بهمون دستبند می‌زنه!
هیچکی نمی‌فهمه که ما اینجاییم. صبر کنید، خودتون می‌بینین!
؟
؟
چند لحظه بعد...
حالا چی می‌گین؟
باور نکردنیه! بدون سبیل، مثل خود مامان می‌شی!
هیچ وقت متوجه نشده بودم که اینقدر شکل مامان هستی!
مثل مامان دالتون لباس می‌پوشیم و می‌ریم تمام شهرهای اطراف دزدی! مردم باهامون درگیر نمی‌شن. مثل آب خوردنه! مهمتر از همه اینه که تمام این کارها به اسم مامان دالتون، حسابی لوک رو گیج می‌کنه و تلاشش بی نتیجه می‌شه!
جو، تو یه نابغه‌ای!
آره جو، یه نابغه!
سه تا لباس هست، یکی برای هر کدوم از ما!
جک، تو باید یه کم کوچیک بشی!
نگران قیافه زشت خودت باش!
این کارا فکر کی بوده؟
مامان، فکر اون بود!


اما، مامان، من فقط تغییر قیافه دادم که به تو کمک کنم...
تا تو اینجا رو مرتب می‌کنی، من به جات می‌رم خرید. مردم فکر می‌کنن تو هستی. و مشکلی پیش نمیاد.
درسته. من اینجا کلی کار دارم... باید کل معدن تمیز بشه...
باشه! تو می‌تونی بری شهر تامبلوید، جو! اونجا آقای فلاتشو یک مغازه قصابی داره که گوشتاش از همه جا بهتره... از خواربار فروشی‌ها هم دزدی کن، و سبیلت رو هم بتراش!
برای من یه جارو از شهر بیار، و خورده گوشت برای گربه هم یادت نره.
باشه، مامان.
مراقب باش، و با هیچ مرد غریبه‌ای هم صحبت نکن!
باشه، مامان!
مامان، من دارم برات گل می‌چینم!
هه هه هه... حتی برادر خودم هم گول خورد. این علامت خوبیه، اگرچه آوریل یه کم احمقه!
شهر تامبلوید
یک غریبه سرش را اینجا از دست داد
سلام! مامان دالتون اومده!
خب، مامان! می‌خواهید یه سری هم به ما بزنید؟
خیلی عالیه! ما خیلی وقته که شما رو ندیدیم!


گوشت فروشی آقای فلانشو
وقت خوبیه برای شروع.
حالا بریم سراغ یه کار جدی‌تر.
نخستین بانک ملی
بانک
مامان دالتون! شما اینجا چیکار می‌کنین؟
گاوصندوق رو خالی کنین! سریعتر!
BANK
گاوصندوق رو خالی کنیم؟ جدی که نمی‌گین، مامان!
آه! اینها اینجاس!
CASHIER
هوم؟
بَنگ!
آه، مامان دالتون این سر و صداها رو ایجاد کرده؟
بله، قربان، و اون یه هفت‌تیر واقعی همراهش داره!
هر چیزی توی گاوصندوق هست به من می‌دید یا اینکه تیرهای بعدی رو به شما دو تا می‌زنم!
مامان، چقدر صدات عوض شده!
یاد داستان شنل قرمزی افتادم که رفت مادربزرگش رو ببینه، اما گرگه اون رو خورد...
دیگه کافیه!
بَنگ!
بَنگ!
بَنگ!
هه--!
هیسسسس! اگه مردم بفهمن که یه پیرزنِ کوچولو از بانکم سرقت کرده، کارمون رو از دست می‌دیم! خودم می‌رم و کلانتر رو خبر می‌کنم!


مثل آب خوردن بود! بانک رو غارت کردم. اینا رو مخفی کنید!
وقتی به اندازه کافی پول جمع کردیم، بعد همه رو به مامان نشون می‌دیم.
بعد خواهیم دید که همچنان آوریل بچه‌ی عزیز ماماته یا ما.
جو، تمام خریدها رو انجام دادی؟
آره، مامان. تازه برگشتم.
پس جارو کو؟
وای! جا گذاشتمش توی با--
حالا من بدون جارو چطور اینجا رو تمیز کنم؟
فردا یه سری خرید توی شهر دارم، وقتی برگشتم یه جاروی قشنگ براتون میارم!
آفرین، حالا شدی پسر خوب، من می‌رم غذا رو آماده کنم. دست‌هاتون رو بشورید!
دفتر کلانتر، تقاطع کاکتوس...
مامان دالتون در شهر تامبلوید از بانک سرقت کرده... این روش معمولش نیست...
من می‌رم شهر تامبلوید.
تو رو هم با خودم می‌برم، شاید دوباره مثل یه سگ عمل کنی!
چرا من باید همه کارهای سخت رو بکنم، و این سگ احمق هیچی؟


دفتر کلانتر، شهر تامبلوید
تحت پیگرد
پاداش بزرگ
یه جارو-- این تنها سرنخ ماست، لوک، شاید سگت بتونه این رو بو بکشه و رد مامان دالتون رو پیدا کنه.
کلانتر، اگه اینطور می‌شد که عالی بود!
بانکدارها مطمئنن کار مامان دالتون بوده؟
مامان دالتون با همون کیف و هفت‌تیرش. تا جایی که می‌دونم این اولین باره که اون بانک زده...
بهم گفتن که تو رو اینجا پیدا کنم، لوک! مامان دالتون همین الان بانک شهر پویزن ایوی گالچ رو زد!
اما این غیر ممکنه! اون شهر از اینجا کلی فاصله داره! اون پیرزن چطور این همه راه رو به این زودی رفته.
من می‌رم پویزن ایوی گالچ.
بانکدارهای شهر پویزن ایوی گالچ میگن لطفا صدای این قضیه رو درنیارین...
دفتر
هی! لوک خوش‌شانس!
دفتر کلانتر، شهر تامبلوید
اینو فراموش کردی...
نه اونو ولش کن، خواهش می‌کنم همینجا بمونه!
تحت پیگرد
پاداش بزرگ
در همین وقت...
مامان، نگاه کن ویلیام چه جاروی خوبی برام آورده!
جک، فردا نوبت توئه! تو می‌ری شهر گراسویل! تمام بانک‌های این منطقه رو می‌زنیم!


روز بعد...
بانک
شهر پویزن ایوی گالچ
مطمئنا خودش بود. با همون کیف خرید و تفنگ قدیمیش!
آقای دویل ما باید یه اطلاعیه پیگیرد براش بزنیم.
نه! من نمی‌خوام مردم تعریف کنن که چطور یه پیرزن کوچولو بانکم رو زده!
لوک خوش‌شانس! یه پیغام برات دارم! مامان دالتون بانک شهر گراسویل رو زده!
CASHIER
برای یه پیرزن بی آزار آمار بدی نیست-- سه تا بانک در سه روز!
یه کاری بکن، فقط با احتیاط عمل کن!
من هرگز اینقدر زیاد مسافرت نکرده بودم!
جالی جامپر! وقت تنبلی نیست!
من اهمیت نمی‌دم که تنها کسی توی این گروهم که راه میره!
پس بگو... چی به حیواناتت می‌دی بخورن که همه وا رفتن؟
مخفیگاه دالتون‌ها...
جو، داری کجا می‌ری؟
می‌رم خرید کنم مامان... فکر کنم گربه عزیز خورده گوشت بیشتری نیاز داره.
دو برابر بیار! منم از این خورده گوشت‌ها دوست دارم!
کوچولو موچولوی من.
MORRIS + GOSCINNY



شهر آلفالا
خانه ثروتمندترین تابوت‌ساز
در ایالات متحده
روز بخیر، مامان دالتون!
چه عجب مامان دالتون از اینطرفا!
عجیبه که مامان دالتون اومده به شهر ما!
خیلی وقته که مامان دالتون رو ندیدیم!
نمی‌گذاریم همینطوری بری!
بیا یه فنجان چای با ما بخور!
آخه من یه کم عجله دارم...
مامان دالتون، می‌خوای دعوت ما رو رد کنی؟ تو عوض شدی!
نه نه، من تغییری نکردم. اما فقط زودتر...
درسته-- رفتارت عوض شده، دیگه مثل قبل نیستی.
یه کم شیر توی چایی می‌ریزی؟
نه، من چایی ساده می‌خورم. فقط یه فنجون کوچیک. باید برم یه سری خرید بکنم.
پیرزنهای احمق
باعث شدن دیرم بشه
با اون چاییه آه!
اوغ!
بانک
شهر
آلفالا
همگی زود باشین، دستاتون بالا!
بعد از سرقت موفق...
بانک
شهر
آلفالا
جو دالتون!


مامان! تو اینجا چیکار می‌کنی؟
من از تو سوال می‌کنم!
شهر آلفالا
من پیش خودم می‌گفتم تو موجود تنبل چرا اینقدر برای خرید کردن عجله داری... توی بانک چه غلطی می‌کردی؟
هیک!
روز بخیر، مامان دالتون!
مامان، خوب نیست اینجا توی چشم باشیم! وقتی به معدن برگشتیم همه چیز رو میگم...
کیف خرید رو بده به من!
اونها بهم می‌گن که توی بانک چیکار داشتی.
نه! مامان!
اوه، نه! این دفعه دیگه زیاده روی کردید خانم!
کیفتون رو بگذارید روی زمین، و دستاتون رو بگیرید بالا، مامان!
سام! برو کلانتر رو خبر کن!
دیوانه شدی؟
نه من دیوانه نشدم! توی این کیف یه هفت‌تیر هست و تمام موجودی گاوصندوق بانک من!
من نمی‌تونم کاری بکنم... هفت‌تیر توی اون کیفه!



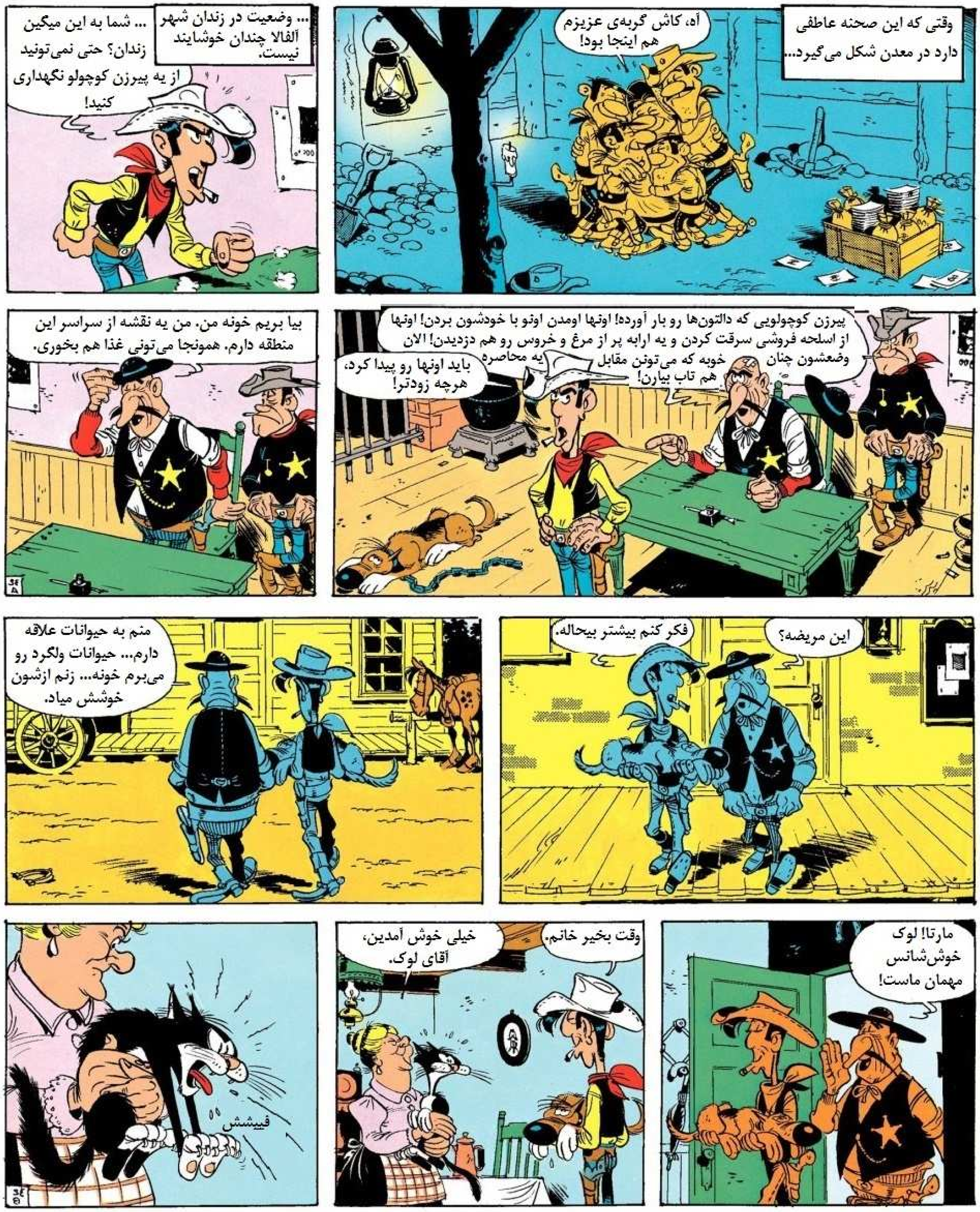
ماما توی زندان شهر آلفالاست.
اما اون هیچ وقت به زندان نمی‌رفت، مگر برای ملاقات اعضای خانواده!
آره! هیچکی تا تا حالا مدرکی ضد اون پیدا نکرده!
خب... این دفعه چیزای دزدی توی کیفش بود...
اون رو گرفتن چون غذای گربه توی کیفش بوده؟
بهتره که اون رو امشب از توی زندان بیاریم بیرون! چون دوست نداره توی زندان بمونه!
فکر کن- همه این مشکلات بخاطر غذای گربه‌س!
دیگه بس کن آوریل!
در همین زمان، دفتر کلانتر در شهر گراسویل.
همین الان بهم خبر رسید که مامان دالتون در شهر آلفالا دستگیر شده!
الان می‌رم اونجا!
آن شب، وقتی مردم شهر آلفالا در خوابند...
به چند تا تفنگ نیاز داریم.مغازه اسلحه‌فروشی رو پیدا کنین.
اسلحه فروشی
عالیه. بریم تو.
دست نگه دارید- قیمت‌ها رو نگاه کنین!
الان می‌گیرم می‌زنمت--
آروم باش، جو!
آره! ما که نمی‌خوایم تموم شهر رو بیدار کنیم-- فقط همین مغازه دار کافیه!
کیه این وقت شب در می‌زنه؟
یک کار فوری داریم!


آه... همشون مثل هم هستن.
تو... کی هستی؟
من آدم بدی نیستم. تفنگ بهتر از این نداشتی؟ می‌خوام برم مامانم رو از زندان آزاد کنم.
یعنی... دال... دال... دال-دال...
فکر کنم حالا دیگه می‌تونیم بریم تو.
آوریل! برو یه ارابه پیدا کن و بیا دم در زندان دنبالمون!
بیایید ما سه تا بریم بیرون، اما ساکت باشین! اون گربه باید خواب باشه، نباید بیدارش کنیم!
من می‌خوام با لگد در رو باز کنم، بعد سه تایی می‌ریزیم تو!
نقشه خوبیه.
ما آماده‌ایم، جو!
خب؟ کی به شما اجازه داده تا دیروقت بیرون باشین؟
مامان!
اما، مامان، ما همون کاری رو کردیم که هر پسر باوفایی برای مامانش می‌کنه. اومدیم شما را از زندان بیاریم بیرون!
خیلی پیش از اینکه شما به دنیا بیایین، من بودم که همیشه باباتون رو از زندان نجات می‌دادم.
ازش خواستم یه فنجون چایی بهم بده، بعد تفنگش رو گرفتم.



داره دیر میشه، تا آوریل بیاد باید گربه رو هم پیدا کنیم و از اینجا ببریم.
آره، درسته.
عزیییزم! پیشی-پیشی-پیشی!
ماما، خفه شو!
جوزف دالتون! صداتو روی مادرت بلند می‌کنی! گربه وقتی که داشتن من رو بازداشت می‌کردن از دست‌هام پرید بیرون. بدون اون از اینجا نمی‌رم!
عـزیـیـیـیـیـزم!
اگر خودت می‌خواستی فریاد بزنی، دیگه چرا دهان کلانتر رو بستی؟
ساکت! بگذارید مردم نجیب شب رو در آرامش بخوابن!!
خوب شد! حالا آبروی ما رو جلوی همه بردی! مردم چه فکری درباره ما می‌کنن؟ تو آبروی خانواده رو بردی.
قدقد قدقد قدقد! قدقدقد!! قوقولی قوقو! وک وک! وک وک!
قدقد قدقد! وک وک! قوقولی قوقو!
فقط تونستم همین ارابه رو پیدا کنم. فکر کردم خوبه اینا رو هم بعنوان غذا ببریم...
این همه سروصدا رو نمی‌شنوی، بی کله!
جک، می‌خوای دوباره دهنت رو با صابون بشورم؟
قوقولی قوقو!
داره خورشید می‌زنه، زودتر از اینجا بریم!
می‌خوای یه جای وایسیم صابون بخریم؟


حالا که برگشتیم اینجا، می‌خوام توضیحتون رو بشنوم... خب؟
ماما‌ن، من هیچ کاری نکردم!
نه، پسر کوچولوت هیچکاری نکرده! من و جک و ویلیام همه کارها رو کردیم!
پسرها، پول‌های دزدی رو بیارین!
اینجاس! وقتی بچه کوچولت داشت خونه داری می‌کرد، ما کار واقعی رو انجام دادیم!
پیش از اینکه بانک بزنید، باید از من اجازه می‌گرفتین؟
دقیقا. کارتون به زندان می‌کشه!
من اینو نابود می‌کنم!
ما دو تا یه کاری با هم داریم، قبل از اینکه کسی رو نابود کنی!
اما، ماما‌ن! من آدم بدی هستم! همه ازم می‌ترسن! برای سرم جایزه گذاشتن!
من با سوت کاری ندارم!
حالا می‌دونی که کی توی خانواده دستور می‌ده!
و این دستور منه که به تمام جاهای این ایالت دستبرد بزنیم!
ماما‌ن... تو... منظورت اینه که؟
البته منظورم اینه، جو، احمق کوچولوی من!
ماما‌ن، منم می‌تونم باهاتون توی این کار شریک باشم؟
البته، گنج من! ما با همدیگه می‌خواییم ثروتمند بشیم و خانواده بزرگ و شادی باشیم!
آه، ماما‌ن!
MORRIS + GOSCINNY


وقتی که این صحنه عاطفی دارد در معدن شکل می‌گیرد...
آه، کاش گربه‌ی عزیزم هم اینجا بود!
... وضعیت در زندان شهر آلفالا چندان خوشایند نیست.
... شما به این میگین زندان؟ حتی نمی‌تونید از یه پیرزن کوچولو نگهداری کنید!
پیرزن کوچولویی که دالتون‌ها رو بار آورده! اونها اومدن اونو با خودشون بردن! اونها از اسلحه فروشی سرقت کردن و یه ارابه پر از مرغ و خروس رو هم دزدیدن! الان وضعشون چنان
خوبه که می‌تونن مقابل یه محاصره هم تاب بیارن!
باید اونها رو پیدا کرد، هرچه زودتر!
بیا بریم خونه من. من یه نقشه از سراسر این منطقه دارم. همونجا می‌تونی غذا هم بخوری.
این مریضه؟
فکر کنم بیشتر بیحاله.
منم به حیوانات علاقه دارم... حیوانات ولگرد رو می‌برم خونه... زنم ازشون خوشش میاد.
مارتا! لوک خوش‌شانس مهمان ماست!
وقت بخیر خانم.
خیلی خوش آمدین، آقای لوک.
فییششش



بگذار ببینم... از یه طرف، اطاعت...
از طرف دیگه، نفرت موروثی از این
موجود احمق...
هی!
به غریزه‌م اعتماد می‌کنم!
اوه!
میـیـیـووووو!
بوشوگ! بیا اینجا! گربه کلانتر رو
ول کن!
این گربه من نیست! گربه
مامان دالتونه، آوردمش
خونه چون--
گربه مامان دالتون؟
در رو باز کن! بگذار
بره بیرون!
!
می‌دونستم که زن کلانتر آشپز چرکیه،
اما این همه حیوان توی خونشون...
جالی جامپر، برو
دنبالشون!
بالاخره اون سگ از جاش
بلند شد و به دردمون خورد!



اون گربه و بوشوگ دارن خیلی تند میرن! فکر کنم آخرش گمشون کنیم!
خب این بده؟
واق! واق!
عـزیـیـیـزم!
گربه‌م برگشت! حالا دیگه می‌تونیم بریم بچه‌ها!
تو، دراز بکش!
مامان! اگه این سگه اومده اینجا، یعنی لوک خوش‌شانس هم زیاد دور نیست!
شاید چند نفر دیگه هم باهاش باشن!
بیایید بریم! طرف دیگه‌ی کوه هم یه راه خروجی داره!
اونها احتمالا رفتن توی اون تونل معدن!
به این ترتیب خنده دارترین تعقیب در تاریخ غرب امریکا به پایان می‌رسه!
خب پس تو اینجایی! فقط نمی‌تونم بفهمم که دوباره چت شده!


؟
جالی جامپر، بیا به تقاطع کاکتوس برگردیم. مطمئنم که باز هم از کارهای خانواده دالتون در مناطق اطراف خواهیم شنید...
و همینطور هم شد. بانک سوئیتبرد پوبلو...
آخه یعنی چی، مامان دالتون!
در گاوصندوق رو باز کن!
بانک اومابینویل...
گاوصندوق؟ اما، مامان دالتون...
آره! گاوصندوق!
بانک ماترس اسپرینگز...
بفرمایید، مامان دالتون!
و در سمت دیگر ایالت، بانک لتوس فالز.
ای بابا! مامان دالتون! این کار از شما بعیده!
اما...؟! نادون! تو باید امروز یه بانک دیگه رو می‌زدی!
چی می‌گی! مامان تمام نقشه‌ها رو کشیده. من باید امروز این بانک رو بزنم!
زود باشید! رئیس حالش به هم خورده!
روزنامه تقاطع کاکتوس
سایه وحشت مامان دالتون
در یک زمان در نقاط مختلف مشاهده شده
پلیس دچار حیرت است
دستبرد به دوازده بانک
ترس میان شهروندان منتشر می‌شود...
... بتی، مراقب باش اون پیرزن کوچولو سر راهت پیداش نشه!
جایی در میان تپه‌ها...
بچه‌ها بعدا می‌تونین پول‌ها رو بشمارین، فعلا غذاتون رو بخورین!


ما خیلی توی این اطراف مشهور شدیم... باید یه مدتی آروم بگیریم...
... و بریم یه جای دیگه کار رو ادامه بدیم... فِن فِن...
آاااچـــوو!
مثل روزهای خوب قدیم! همه از ما می‌ترسن!
شاید اینطور باشه، اما اول برو دستت رو بشور! قبلا هم بهت گفتم پولدار بودن بهونه خوبی برای چرک بودن نیست!
من دستم رو شستم!
بله، پسر کوچولوی من!
اون روی اعصاب منه، بچه کوچولو!
آره!
ساکت باشین تا من برای غذا خدا رو شکر کنم.
خداوندا، این غذایی را که دست بخشنده تو به ما داده، برکت ببخش. آمین!
آمین!
در همین زمان، تقاطع کاکتوس...
ما همیشه دیر می‌رسیم! باید یه تله درست کنیم...
من این اطلاعیه رو ساختم...
همه دعوت هستید به شهر تقاطع کاکتوس
بازار بزرگ روز مادر
همه چیز برای مادران
به مادرتان هدیه‌ای بدهید، کلاه زنانه، کیف خرید، وسایل دست ساز، صندلی راحتی، انفیه دان، وسایل زیبا برای گربه‌ها.
باید این را همه جا بزنیم! همه مردم شهر باید کمک کنن!
خیالت راحت باشه! مردم شهر تقاطع کاکتوس ترسو نیستن!
اندکی بعد، در سراسر منطقه...


ویلیام! ویلیام!
چی شده، جک؟
این برگه رو پیدا کردم. تموم منطقه پر بود از اینها. اینجا چی نوشته؟
بعد...
وسا...یل خوب برای ... گر-به-ها.
خیلی خوب می‌شه اگه بریم برای مامان یه هدیه بیاریم! اون وقت می‌فهمه که اشتباه می‌کرد که آوریل عزیز-دردونه‌ش بود!
دیوانه شدی! ما رو دستگیر می‌کنن!
نه، اینطور نیست! هیچ کس وسط جمعیت متوجه ما نمی‌شه! از همه مهمتر، شهر پر از زن و بچه می‌شه! کسی جرات نداره شلیک کنه!
درسته! و اگه وضع به هم ریخت، می‌تونیم اونها رو گروگان بگیریم!
بیا بریم! مامان خوشحال می‌شه اگه یه کیف خرید تازه براش بیاریم!
و یه بالش برای اون گربه‌ی نفرت آور!
خیلی دوست دارم بعدش قیافه آوریل رو ببینم!
هه هه هه...
تقاطع کاکتوس
همه چیز برای مادرها
آفرین به مادرها
روز مادر مبارک


همه می‌دونن
علامت چیه؟
آره! به محض اینکه اون گرگ‌ها
پیداشون بشه، تو به ما اخطار می‌دی!
خوبه، حالا دیگه کاری
نداریم جز انتظار.
بیرون از شهر.
جک، اسب‌ها رو
همینجا بگذاریم.
عالیه، چه
جمعیتی اینجاس!
آره، اگه اوضاع خراب شد تا دلت
بخواد گروگان پیدا می‌شه، هه هه هه.
همه چیز
برای مادرها
اونها اینجا هستن. برو
به لوک خوش‌شانس
بگو!
اونها اینجان!
باشه رفیق!
برگرد پیش
مامانت.


بَنگ!
؟
؟
؟
تو اینجا چیکار می‌کنی؟
من شنیدم داشتین چی می‌گفتین و...
دست‌هاتون رو بگیرین بالا، و حرکت نکنین! شما محاصره شدین!
؟!؟
؟!؟
؟!؟
گروگان‌هات کجا رفتن، احمق؟
همون جایی که جمعیت تو رفتن، نادون!
لوک، موفق شدیم! مثل یه دسته گل اونها رو چیدیم!
نه، هنوز تموم نشده! بدترین‌شون یعنی جو اینجا نیست...


کلانتر، خوب حواست بهشون باشه! ما صبر می‌کنیم تا ببینیم حالا جو و مامان دالتون چیکار می‌کنن!
همه شهر حواسشون هست، لوک!
WANTED
جوی از ترس و تهدید بر تقاطع کاکتوس سایه افکنده است...
پوف پوف پوف...
... درحالیکه در مخفیگاه دالتون‌ها...
فن فن فن
آآآچــچــووو!
خب، جو؟
من نتونستم پیداشون بکنم، اما این اطلاعیه روی زمین افتاده بود...
جو، برادرات رفتن به این بازار!
حالا خیالت راحت شد!
هیچ عجیب نیست. اونها می‌خواستن توجه تو رو به خودشون جلب کنن مامان و من رو باز پیش تو ضایع کنن!
جو، تو مغز متفکر خانواده هستی. باید مراقب برادرات باشی.
جو، بزرگ کردن تو کار راحتی نبود، اما همیشه بیشتر از بقیه شبیه بابای بیچاره‌ت بودی... برای همین من همیشه اینقدر بهت توجه دارم...
... من نمی‌خوام ببینم که بچه‌هام از هم جدا شدن... برادرات، بدون تو کسی رو ندارن که توی زندان مراقبشون باشه، و می‌ترسم این پایان بدی براشون داشته باشه...
جویی؟
فن فن...
خیلی خب، مامان، من می‌رم دنبالشون. اما تو باید اجازه بدی لوک خوش‌شانس رو سوراخ سوراخ کنم!
بله، عزیزترینم... تو سرسختی اما دل نرمی داری.
یوهو، هورا!

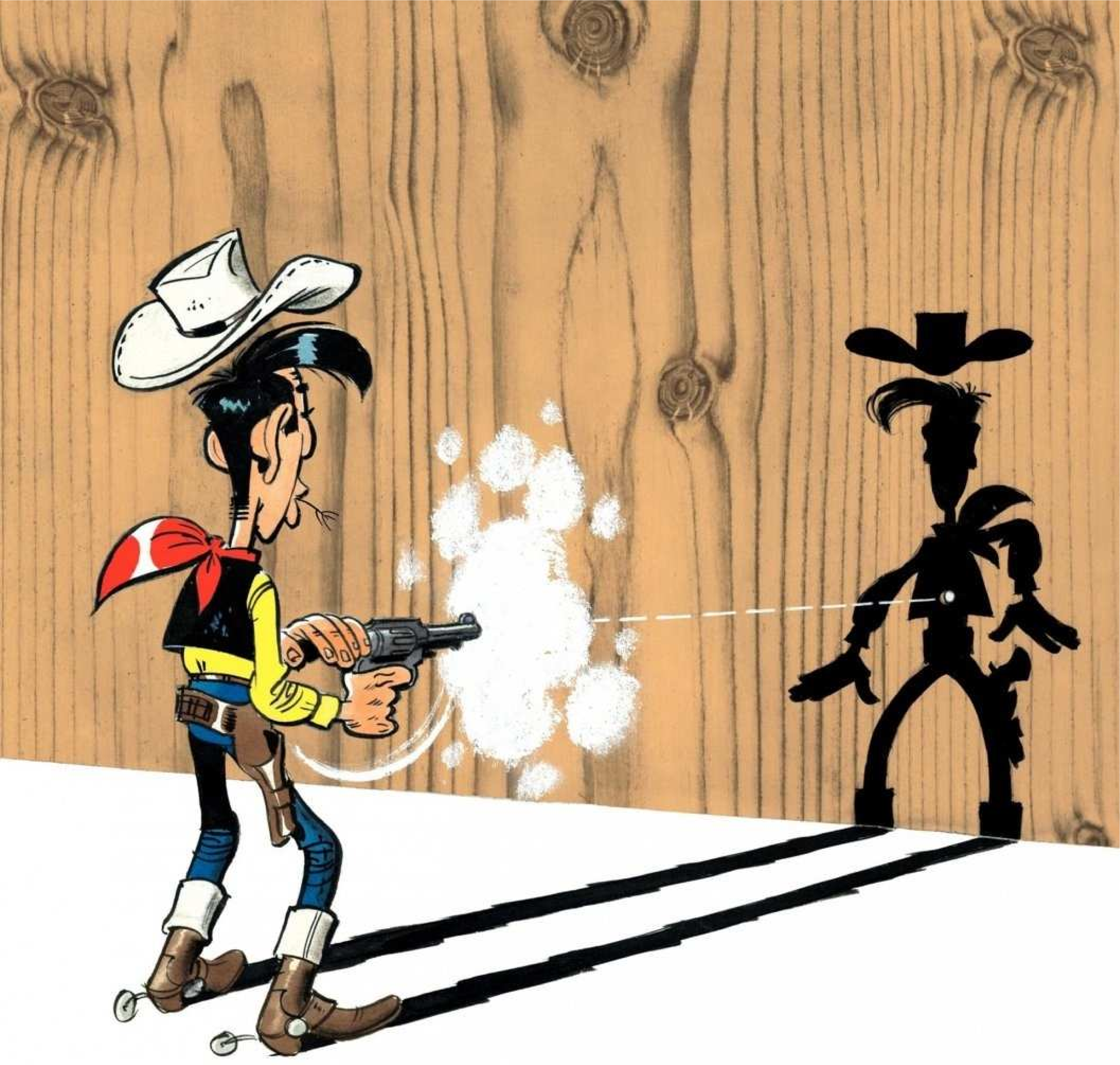

دیر شده. من دارم می‌رم هتل. کلانتر، اگه چیزی شد بهم خبر بده.
حتما، لوک.
فکر اینکه بوشوگ مثل یه فرش پادری دراز کشیده روی زمین منو ناراحت می‌کنه...
... اون سگ نتونست بهم کمک زیادی بکنه..
!!!
!
لوک خوش‌شانس، دست به تفنگت نزن! دستات بالا، و هیچ اشتباهی ازت سر نزنه!
مامان، یه کم مسئولیت پذیر باش. بچه‌هات دستگیر شدن. و شما خودت بهتر می‌دونی که بهتره اونها توی زندان باشن تا اینکه آزاد بگردن!
تو با جو می‌ری و ویلیام، جک و آوریل رو آزاد می‌کنی. اگر هر کسی دخالت بکنه، جو به تو شلیک می‌کنه!
آره، هه هه هه.
خب، به نظر راهی جز اطاعت ندارم...
درسته، این خانوم مقتدرترین شخصیتیه که تا حالا دیدم.
گاوچران، بزن بریم!
هر کسی دخالت کنه، این عوضی رو می‌کشم! همه برن توی خونه‌های خودشون! نمی‌خوام هیچکس توی خیابونا باشه!


گاوچران، خورشیدِ شادترین روزِ زندگیم داره طلوع می‌کنه... برای تو هم روز مهمی خواهد بود...
زندان
برو تو گاوچران. ما می‌خواییم اون نادون‌ها رو بیاریم بیرون...
نمی‌تونی زیاد پیش بری...
زندان
تو گذرنامه من هستی، گاوچران-- حداقل تا وقتی منقضی بشی...
زندان
اما... شما نادون‌ها دارین چیکار می‌کنین؟
آتیش! آتیش!
سرفه سرفه!
اینجا هیچی پیدا نیست!
تــرق!
زود باشید! بقیه دالتون‌ها رو از زندان بیارید بیرون! دارن زنده زنده می‌سوزن!
کمی بعد...
جو، هیچکی نمی‌دونست تو قراره بیایی ما رو آزاد کنی...
برای همین تصمیم گرفتیم خودمون فرار کنیم...
... با آتیش زدن زندان، همونطور که تو یادمون دادی...
خوب ازشون نگهبانی کنید، و...؟
اینقدر تند نرو!



هیچ کسی بهتر از مادر نیست
روز مادر
برای مادران دوست داشتنی‌مان
لوک خوش‌شانس! فقط تو و من!
اما مامان، من دلم نمی‌خواد به تو شلیک کنم!
من تیراندازیم خوبه، دست به تفنگت ببری یا نه، بهت شلیک می‌کنم! وقتی تو هنوز یه بچه کوچولو بودی من تیراندازی می‌کردم!
توی همین خیابون بود که بهت کمک کردم... چرا می‌خواهی من رو بکشی؟
این وظیفه یه مادر در برابر بچه‌هاشه! آماده باش!
میییوووو!... غرررررر! فیشششش...
؟
هتل
میـیـووو!...
تالاپ
تو دراز بکش!
هاه؟ خیلی خب.
تکون نخورید، کلانتر به کار شما رسیدگی می‌کنه.
جالی جامپر، برای اولین بار توی زندگیم واقعا ترسیده بودم...
و من فکر کردم که بزودی یه اسب گاوچران تنها و بیچاره خواهم بود...


همیشه می‌دونستم که تو یه کمک بزرگی بهم می‌کنی، بوشوگ...
بعضی وقت‌ها حس می‌کنم که کارها رو خراب کردم... اما برای اولین بار توی زندگیم کسی ازم شاکی نیست!
خدانگهدار، کلانتر... مردم شهر تقاطع کاکتوس ترسو نیستن...
حیف شد که از مامان دالتون خوب نگهبانی نکردیم...
اون با کیف و گربه‌ش در رفت...
آره، من خودم هم وقتی فرار کرد بهش توجه نکردم...
مامان دالتون واقعا رفته بود. به نظر می‌رسد که او مقداری پول پس انداز در کیفش داشت، چون یک رستوران شیک در هوستون باز کرد که محبوب مردم ثروتمند شهر شد...
رستوران مامان دالتون
... مشکل فقط قیمت‌های رستوران مامان دالتون بود که در فهرست جنایت‌های خانواده دالتون جایگاهی شایان توجه یافت...
... دالتون‌ها، همان خانواده مشهوری که فرزندانش حالا در یک زندان نوساز بودند که با مواد نسوز ساخته شده بود.
جو کجاست؟
بوشوگ رو برده بگردونه...
اونها جدایی ناپذیرن.
اوه، بله... اون صبح و شب از من تعریف می‌کنه. چون می‌دونه که وفاداری و اطاعت باعث افتخار زندگی یه سگه...
-- من یه گاوچران تنها و بیکسم و راه زیادی مونده تا به خونه برسم...
پایان.



لوک خوش‌شانس

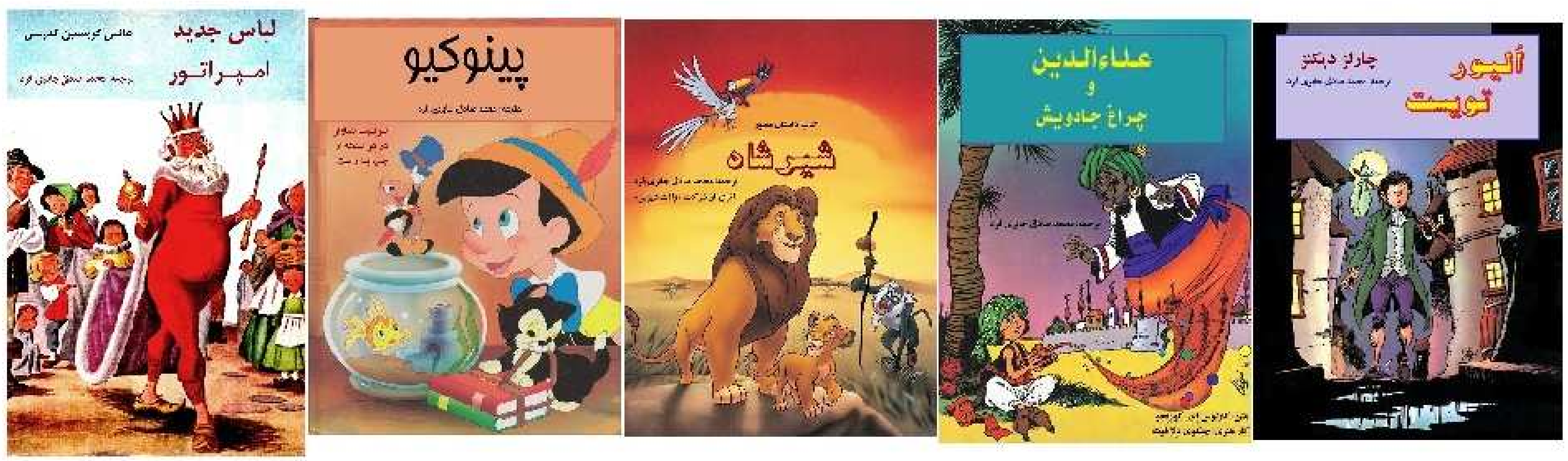
مردی که از سایه خودش هم سریع‌تر تیراندازی می‌کند

کتاب‌های مصور دیگری از همین مترجم. - دانلود رایگان

مجموعه‌ای از آثار هانس ویلهلم:



آثار مصوری از داستان‌های مشهور و کلاسیک:



کتابهای مصور دیگری از نویسندگان مختلف:

